

## نگارش به مثابه سلوک

آقای مهدی علی میرزایی. جلسه ۱۱۹

وصف بهشت. ۹۷/۰۷/۰۳

در خیابان شلوغی در حال راه رفتن هستید. مدتهاست حال خوبی نداشتین. از هر طرف اخبار پلشتی و خرابی و نارضایتی ملک و مملکت و مردم می‌شنوید. هوای بد، غذای بی‌کیفیت، زندگی پریشان، همه در حال غر زدن. خیال شما غوطه‌ور در هزار تصویر سیاه و منفی. این از وضع بیرون. به درون هم نگاه می‌کنید. وضع خوبی نیست. پریشانی و اضطراب و نگران گذشته‌ای که از دست دادید و آینده‌ای که معلوم نیست شما را به سرمنزل مقصود برسونه.

وارد یک کافی شاپ می‌شید. بوی قهوه و همه‌مهمه مشتریها. گوشه‌ای نیمه تاریک می‌نشینید. لحظه‌ای به کلماتی که از لابلای گفتگوی آدمهای کافی شاپ به گوشتون می‌خوره گوش می‌دید. می‌بینید اونا هم کلمه‌هایی منفی هست. کاش می‌شد برای لحظاتی از این همه سیاهی جدا شد. در قفسه کتاب ناگهان چشمتون به کتابی نازک می‌افته که روش نوشته وصف بهشت. بی‌اختیار اونو برمی‌دارید. ورق می‌زنید. عبارات غریبی به چشمتون می‌خوره. انگار از جهانی دیگست. از تاریخی دیگه. دوست دارید بدون دغدغه درون و بیرون اونها رو تصور کنید. تا کی غوطه خوردن خیال در سیاهی‌های اطراف. بیرون و درون... اجازه می‌دید بهشت در ذهنتون مجسم بشه به کلمات نگاه می‌کنید.

در دشتی بی‌کران و باران زده ایستاده‌اید. هوا به خنکی ساعات قبل از طلوع آفتاب است. نه گرم و نه سرد. نه تاریک و نه خیلی روشن. در این دشت درختی بسیار عظیم را می‌بینید که تا بی‌نهایت آسمان بالا رفته. درختی غول‌پیکر که تمام اون دشت را پوشانده. هر کدام از برگها به وسعت یک زمین بسیار بزرگه و سایه هر برگش هزار نفر را پوشش می‌ده.

در آستانه بهشت ایستاده‌اید. درهای مختلف برای ورود. یک در نامش باب‌الرحمة است و از یاقوت سرخ. در دیگر یک لنگه است و حلقه ندارد. نامش باب‌الصبر است. با خود می‌گویید چرا در حلقه ندارد؟ کسی که پشت این در می‌آید باید صبر داشته باشد و بدون عجله‌ی کوفتن در باشد. در دیگر باب‌الشکر از یاقوت سفید. کف پایتان روی چیزی مثل گل‌های زعفران است. نگاه می‌کنید. خاک. چیزی جز مشک و زعفران. سنگریزه‌ها چیزی مثل مروارید.

به کلمات سخت گیر نیستید. می‌دونید اونها می‌خوان از جایی خبر بدن که فراتر از تصور شماست. طلا و نقره و مروارید و مشک و زعفران و یاقوت همه اشاره به عالیترین موادی داره که تا کنون به چشم ندیده بودید و الان می‌بینید... اونها فقط اشاره میکنند و خیالتون باید فراتر از اونها بره... چشمتون روی کلمات سر می‌خورده و خیالتون کم‌کم می‌بینه و یک فراخی و وسعت عظیم که به هر سو نگاه می‌کنید مقابل شماست. بهشت، باغ در باغ، بوستان در بوستان. هر چقدر نگاه می‌کنید لایه‌هایی از این جهان بر شما کشف میشه... لایه به لایه، درجه به درجه... از لای کلمات و عبارات خیالتون جهانی زیبا و پر از رنگ و نور و لطافتو داره می‌بینید. جهانی پر از شهرهای غریب، پر از درجات، در هر شهری قصرها اتاقها کرسیها تختها غرفه‌ها حوریها مسندها خانه‌ها خدمتکاران درختان رودها زیورها رودخانه‌ای از عسل، رودخانه‌ای از شراب، رودخانه‌ای از شیر، رودخانه‌ای از آب. ملائکه؛ حاجبین، حوریان، همه غرق در نور. نورهایی درخشان و رنگارنگ. جهانی افسانه‌ای، عجیبتر و شگفت‌انگیزتر از هر چه تا کنون تصور کرده بودید. درخت طوبی: اگر سوار تندور در سایه آن صد سال بتازد، از سایه‌اش بیرون نمی‌رود. درختان

سبز، میوه‌هایی آبدار. هر میوه ای را بخواهی شاخه در مقابلهت خم میشود. هر غذایی بخواهی هر طعم و لذتی که اراده کنی. بوی عطر تمام جهان بهشت را پر کرده. همه چیز معطر است. پرندگانی عجیب در هوا پرواز میکنند. نغمه‌هایی خوش. چشمه ای زیبا. آبی زلال. اگر وارد چشمه بشوید دل شما پاک شود و تمام موهای زاید بدن میریزد. موهای زاید افکار زاید. افکار منفی... وارد این چشمه میشوید. تمام فکرهای بد را میشوید و تمام کینه‌ها و کدورت‌هایی که در تمام عمر از آدمها و شرایط بر دل شما نشسته پاک میکند. از تمام عداوتها حسدا کینه‌ها افکار مخرب اضطرابها. لذتهای تن بی‌ممنوعیت و بدون انقطاع. خوردن، آشامیدن، درآمیختن بدون رنجها. پایان محرومیتها. چشمه کوثر، چشمه تسنیم، هر کس از آن بنوشد هرگز تشنه و خسته نخواهد شد و هرگز رنجی به او نخواهد رسید. پایان همه رنجها. رسیدن به همه‌ی آرزوها. آرزوهای مادی، آرزوهای معنوی. کمیابی مطلق. نه آفتاب سوزان نه سرمای طاقتفرسا. هوایی معتدل، بدنی جوان و سالم و چابک و لطیف با قوت صد انسان. صورتهای نورانی مانند آفتاب. لباسهایی از حریر سندس استبرق. پارچه‌هایی که تا کنون مانند آن ندیده‌اید. حوریه‌ها. آدمهایی که با محبت به شما نگاه میکنند و جان جان شما آرزوی او را داشته. معشوق کاملی که همیشه تصویر مبهمی از او داشتید. تمام وجودتان را اشباع میکنند. نهایت حلاوت و غنج و دلال و دلربایی صدایی خوش که مانند آن نشنیده‌باشند. ماییم جاودانگان که هرگز از بهشت بیرون نرویم. ماییم خشنودان که هرگز به خشم نیاییم. ماییم لطیف و ناعم که هرگز آزرده نشویم. ماییم که اگر یک تار گیسوی ما در میان زمین و آسمان بیاوزید، مستغنی شود از نور آفتاب و ماه. بر گردن‌بندش نوشته شوق من به سوی تو، شوق تو به سوی من به بی نهایت رسیده. هیچ کس سخن لغوی نمیگوید. هم اهل رضایت و عمیقاً راضی. دیدن بزرگترین انسانها، مهمان شدن در مقام آنها، دیدن نوح موسی، ابراهیم، عیسی، محمد. پیامبران امامان دانشمندان لذت‌بردن از همنشینی با آنها. سیاحت برای آنهاست. هر چه اراده کنند. نوازش همیشگی و دلجویی و التفات دائمی. اظهار رضایتمندی از خداوند یکتا و هیچ کس نمیداند از آنچه پنهان است از برای ایشان چه چیزها که موجب چشم‌روشنی‌اش است به پاس آنچه عمل می‌کرده است.

به خودتون می‌آیید. صدای کافه و کلمات و آدمها و دنیای مادی برمیگرده... دوست دارید خیالتان همچنان در بهشت پرواز کند. دوست دارید از این پس هر جا وصفی از بهشت بود با دقت بخوانید و تجسم کنید و دوست دارید مرغ خیالتان به جای پرسه‌زدن در افکار و خیالات مخرب و منفی و ناامیدکننده، در بهشت پرواز کند. دوست دارید از هر فرصت برای تجسم بهشت استفاده کنید.